

چرا پنچاتنتره را بار دیگر ترجمه کردم

عبدالعلی براتی



پنچاتنتره، یا «پنج کتاب»، اثر گرانسنگ حکیم بزرگ هند پانصد و پنجاه و یک حکایت و پانصد و پنجاه و یک حکایت است. این کتاب که در ایران به کلیله و دمنه یا پنچاکیانیه یا داستان‌های بیدپای شهرت یافته بارها به فارسی ترجمه شده است. پنچاتنتره که یکی از کهن‌ترین شاهکارهای ادبیات داستانی به حساب می‌آید در قالب قصه‌هایی شیرین و حکمت‌آموز از زبان حیوانات به انسان می‌آموزد که چگونه به کامیابی دست یابد، تزویر و دروغ و دغلیکاری انسان را به او نشان می‌دهد و نیز به او در رویارویی با عرصه‌های تاریک شخصیتش پنجاه‌های خردمندانه می‌آموزد. به گفته ادگرتن پس از کتاب مقدس، هیچ

کتابی در جهان نتوانسته از حیث شمارگان با این کتاب برابری کند.

پنچاتنتره به فرمان خسرو انوشیروان ساسانی و به همت برزویه طیب از هندوستان به ایران آورده شد. در نیمه قرن دوم هجری دانشمندی ایرانی به نام روزبه، مشهور به عبدالله بن مقفع، کتاب را از متن پهلوی، و نه از اصل سنسکریت، به عربی ترجمه کرد. تنتره نخست کتاب با عنوان «اختلاف بین دوستان» به ماجراهای دو شغال می‌پردازد که نامشان کاراتاکا و داماناکا است. در ترجمه کتاب به زبان پهلوی، برای سهولت تلفظ، کتاب را به نام این دو شغال کلیلیک و دمنک نام گذاری کردند که در ترجمه عربی به کلیله و دمنه تغییر یافت.

پنچانتتره بر ادبیات ایران بسیار تأثیرگذار بوده است. از جمله اینکه مرزبان نامه به تقلید از ترجمه فارسی نصرالله منشی از کلیله و دمنه نوشته شده است. تأثیر قصه‌های پنچانتتره در مثنوی معنوی نیز کاملاً مشهود است، از جمله داستان خرگوش و شیر و تأویل اخلاقی و عرفانی از آن و نیز داستان فرستادن خرگوشی از سوی خرگوشان نزد فیل یا داستان انتخاب جغد یا بوم به پادشاهی پرندگان. در منطق الطیر عطار هم تمام شخصیت‌ها پرنده هستند. اما در انتقال کتاب از فرهنگ هندی به فرهنگ ایرانی یک تفاوت قابل توجه است و آن اینکه خواننده ایرانی شخصیت‌های حیوانی کتاب را نمادی از شخصیت‌های انسانی می‌بیند ولی در هندوئیسم و بودیسم باور به تناسخ و تداوم حیات در ساحت‌های حیوانی باوری رایج است. بنابراین خواننده هندی کتاب چندان تفاوتی بین نقل داستان و حکمت از زبان انسان یا حیوان نمی‌بیند چه به باور او امکان دارد نصاب کلاغ یا موش یا هر حیوان دیگر همان اندرهای انسانی باشند که از زبان جنبنده دیگری بیان می‌شوند.

ترجمه حاضر برگردانی از کتاب پنچانتتره به ترجمه بانو جی ال چاندیرامانی است که خود از پژوهشگران و اساتید هندوستان بوده و تسلط کامل به زبان اصلی کتاب یعنی سنسکریت داشته است. بانو چاندیرامانی کتاب را زیر نظر اساتید زبان سنسکریت و انگلیسی پروفیسور اس بی هودلیکار (هایدلبرگ آلمان)، استاد زبان‌های اروپایی در دانشگاه مومبای (ممبئی)، و نیز دکتر ا. کارل (وین) و خانم سیلویا گیدلی (ولز) ترجمه کرده است. بیشتر ترجمه‌های فارسی پنچانتتره براساس ترجمه عربی عبدالله بن مقفع نوشته شده‌اند، از جمله ترجمه محمد بن عبدالله البخاری. ولی این ترجمه‌ها با اینکه نثری زیبا و کلامی شیوا و گاه آهنگین دارند و از ارزش ادبی بالایی برخوردارند به دلیل کهنگی زبان، خوانندشان برای خواننده امروزی ممکن است چندان راحت نباشد. از این رو تصمیم گرفتم کتاب را به نثری امروزی‌تر و ساده‌تر ترجمه کنم تا خوانندگان به‌ویژه جوانان با رغبت و لذت بیشتری آن را بخوانند. از این گذشته، ترجمه‌های قبلی اغلب با اضافات و بازنویسی همراه هستند، حال آنکه ترجمه حاضر از ترجمه‌ای صورت گرفته که برگردان دقیقی از متن سنسکریت است. برای نمونه ترجمه بخش آغازین تتره سوم، «کلاغها و جغدها»، و ترجمه همین بخش از داستان‌های بیدپای ترجمه محمد بن عبدالله البخاری (به تصحیح زنده‌یادان استاد پرویز ناتل خانلری و استاد محمد روشن) را در اینجا می‌آورم تا معلوم شود که در ترجمه متن سنسکریت به پهلوی و سپس به عربی چه مایه به ترجمه اضافه شده است.

ترجمه محمد بن عبدالله البخاری

سپری شدن داستان کبوتر و کلاغ و موش و سنگ پشت و آمدیم به
داستان کلاغان و بومان

پس ملک گفت فیلسوف را که این مثل که یاد کردی در باب دوستان مخلص و یاران
یک دل معلوم گشت و از اسرار وی آگاه گشتم؛ اکنون خواهم که مرا آگاه گردانی که از
دشمن پرهیز چگونه باید کرد، و خود را از مکر و فریب و غدر و حیل او چگونه نگاه
باید داشت، و اگر چه چاپلوسی نماید و در فروتنی بیفزاید.
فیلسوف گفت که هر که به چاپلوسی و عشو و غرور و فریب دشمن فریفته گردد او را
همان پیش آید که آن بومان را از آن کلاغ پیش آمد.
ملک گفت که این چگونه بود بازگویی. فیلسوف گفت که آمده است در حکایات که
در کوهی از کوه های جهان درختی بوده است سخت بزرگ، بیخ به تخوم زمین فرو برده
و سر به اوج هوا برآورده و بر آن درخت هزار کلاغ آشیانه داشتند و یکی را بر خود پادشاه
کرده بودند، و دل به فرمان او نهاده و زمام حکم خویش به وی داده، و در همان کوه
غاری بود هزار بوم در وی مقام کرده، و یکی امیر و شاه خویش ساخته، و به هر چه او
فرمان دادی، طاعت داشتندی و گردن از حکم او به هیچ حال نکشیدندی.
تا روزی چنان افتاد که از سر دشمنی قدیم و کینه دیرینه که میان بوم و کلاغ است،
این بار بوم بیرون آمد و بر جایگاه و وطن کلاغان تاختن کرد، و بسی کلاغ بکشند و
بخستند و بازگشتند.

ترجمه انگلیسی بانو چاندیرامانی از اصل سانسکریت:

Crows and owls

This is the beginning of the third tantra, called "Crows and Owls"
and here is the first verse:

"Never trust a man /Who has always been your enemy /And
suddenly turns friendly towards you /This was the mistake the
owls made /And the crows burnt them all alive in their cave."

This is how the story goes:

In the south of India, there was a city called Mahilaropyam. Not
far from the city stood a huge banyan tree, with innumerable
branches and leaves /On this tree, lived Meghavarana, king of the
crows, and with him, his vast retinue. Some way off, in a cave,

lived Arimaradana, king of the owls, and his court. Now, the king of the owls regarded the crows as deadly enemies. Every night, the owls would fly round the vicinity of the banyan tree and kill any crow they could catch hold of. As a result, the crow's numbers began to dwindle rapidly. As they say: "Suppress your enemy and diseases /At the very beginning /Or they will become strong /And destroy you."

ترجمه اینجانب

کتاب سوم (تنتره سوم) / کلاغ‌ها و جغدها
این سرآغازِ تنتره سوم است که کلاغ‌ها و جغدها نام گرفته و این نخستین پند آن:
هرگز به کسی که همواره دشمن تو بوده
و ناگهان دوست تو می‌نماید، اعتماد نکن.
این خطایی بود که جغدها مرتکب شدند
و همه در مغاکِ خود زنده زنده در آتش خاکستر شدند.
و داستان اینگونه آغاز می‌شود:
در جنوب هندوستان شهری بود که ماهیالروپیام نام داشت. در حومه شهر درخت بانیان
تئومندی بود با شاخساران انبوه و بی‌شمار.
در شاخ و برگ درخت، مگاوارانا پادشاه کلاغ‌ها و خدمه او زندگی می‌کردند. در
فاصله‌ای نه چندان دور، در غاری در دل کوه، آری مارادانا پادشاه جغدها و دربارش
آشیان داشتند.
جغدها، کلاغ‌ها را دشمن غدار خود می‌دانستند. جغدها هر شب گرداگرد درخت بانیان
به پرواز درمی‌آمدند و هر کلاغی را که به چنگشان می‌آمد، می‌کشتند. در نتیجه، شمار
کلاغ‌ها به سرعت کاهش می‌یافت. چه گفته‌اند:
دشمن و بیماری‌ها را در همان آغاز از بین ببر،
وگرنه با گذشت زمان قوی و قوی‌تر می‌شوند
و تو را از میان برمی‌دارند.
تنتره سوم با این توصیه اندرزگونه سیتراجیوی به شاه کلاغان به پایان می‌رسد:

"A king who does not protect his subjects,
Is as useless as an old goat's hanging neck teats;
But, a king who loves virtue, and hates vices

And appreciates good servants,
Will enjoy his kingdom for ages.
And a king should not be deceived by the magnificence of
kingship'
For although it is as difficult to acquire
As to climb up a bamboo,
Yet it may vanish in a moment.
It is as fidgety as a monkey,
As detached as drops of dew on a Lotus leaf,
As changeable as the wind,
As unreliable as the friendship of the wicked,
As transient as the colors in the sky at sunset,
And as unstable as water bubbles.”
“And so, Your Majesty,” continued Sthirajeevi, “know this and
rule justly over your kingdom. Then you will find happiness.

«پادشاهی که غم خدمتکارش نیست
به همان نسبت بی مصرف است که نوک پستان بزی پیر
ولی پادشاهی که به فضیلت عشق می ورزد و از شر و شرارت تنفر دارد
و زبان به تحسین خدمتگزاران نیکوی خود می گشاید
از فرمانروایی بر سرزمین خود تا صدها سال لذت خواهد برد.
و پادشاه نباید فریب شکوه و جلال سلطانی را بخورد،
گرچه رسیدن به این شکوه و جلال به دشواری بالا رفتن از درخت خیزران است،
ولی این عظمت و بی همتایی به لحظه ای بند است؛
بی ثبات است چون بی تابی میمون،
بی وفاست چون قطره شبنمی بر گلبرگ گل نیلوفر،
متلون است چون باد،
اعتمادناپذیر است چون دوستی آدم شرور
گذرا و ناپایدار است چون رنگهای آسمان به هنگام غروب خورشید،
و سخت بی ثبات است چون حباب های آب.»
سیتراجیوی ادامه داد: «بنابراین، اعلیحضرتا! این حکمت بدان و بر سرزمین تحت
فرمانت به عدالت پادشاهی کن. آنگاه به درستی که شادمانی و خرسندی از آن تو
خواهد بود.»